

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث ما در این مسئله استطرادی است که آیا وفای به وعد واجب است یا نه؟ تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که از آیات قرآن کریم آیه‌ای که ظهور در وجوب وفای به این وعد (یعنی وعدی که فقط یک طرف می‌گوید: من این کار را انجام می‌دهم و عنوان تعاهد علی امر واحد ندارد، بلکه عنوان وعد ابتدایی را دارد) نداریم.

جمع‌بندی روایات

در روایات، این روایت را معنا کردیم: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَيْفَ إِذَا وَعَدَ»^[1]، گفتیم برای استفاده وجوب وفا به وعد از این روایت دو راه وجود دارد:

راه اول: یک راه آن است بگوئیم «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر» قرینه است بر این که مسئله وجوبی است که اگر کسی ترک کند به ایمانش به خدا و يوم آخر خللی به وجود می‌آید، که در این راه اشکال کردیم. گفتیم اگر تتبعی در روایات وارده از ائمه معصمین (علیهم السلام) داشته باشیم، عبارت «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر» برای بسیاری از موارد مستحبی نیز ذکر شده، مانند: «فليكرم ضيفه» یا موارد دیگر.

لذا این عبارت هم در موارد وجوبی آمده و هم در موارد استحبابی. سرّش آن است که گاهی اوقات ائمه (علیهم السلام) می‌خواستند اهتمام به یک مطلبی را برسانند، این عبارت را به کار می‌بردند. مثلاً در روایت آمده: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبيتنَّ إلا بوترٍ»^[2]؛ یعنی اگر کسی ایمان به خدا و روز قیامت دارد بیتوته نکند مگر این که نماز وتر را بخواند، در حالی که خواندن نماز وتر مسلماً استحباب دارد ولی همین عنوان برایش آمده است که حتی بعضی، کراهت «ترك الوتر في كل ليلة» را از آن استفاده کرده و گفتند: از آن استفاده می‌شود که اگر مؤمنی شب بخوابد و نماز شب که عمه‌اش در آن وتر است نخواند، کراهت دارد.

راه دوم: ممکن است کسی بگوید: کاری به صدر روایت نداریم، در روایت آمده: «فليف إذا وعد»، آیا صیغه «افعل» ظهور در وجوب ندارد؟! ما در اصول می‌گوئیم صیغه افعل «ظاهرة في الوجوب»، منتهی در منشأ ظهورش اختلاف است آیا منشأ ظهورش واضح است یا عقل و یا عقلاست؟ در آن اختلاف وجود دارد.

جوابی که در اینجا می‌دهیم آن است که وقتی یک انس اجمالی و یک ارتباطی با روایات اهل بیت (علیهم السلام) یا حتی روایاتی که

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیده داشته باشیم، به این نتیجه می‌رسیم که استعمال صیغه امر در کلمات اینها در استحباب بیش از وجوب است؛ یعنی موارد زیادی داریم که اینها صیغه «افعل» را در استحباب استعمال کردند که اگر اینها احصا بشود بیش از موارد وجوبی است که البته این را نمی‌شود با کامپیوتر نگاه کرد، بلکه باید تمام صیغه‌های «افعل» در روایات را درآورد و بعد فقیهی بنشینند تک تک ببینند وجوبی است یا استحبابی؟ به نظر ما استعمالش در استحباب بیش از وجوب است.

بررسی استفاده وجوب از صیغه امر در روایات

صاحب معالم (قدس سره) بعد از این که بحث صیغه افعل «ظاهرة فی الوجوب» را مطرح می‌کند می‌گوید: «فائدة: يستفاد من تضایف احادیثنا المروية عن الائمة المعصومین (علیهم السلام) يستفاد أن استعمال صیغة الامر فی النذب کان شایعاً فی عرفهم، بحيث صار من المجازات الراجحة»؛ استعمال صیغه امر در استحباب در عرف ائمه (علیهم السلام) از مجازات راجحه شده است، «المساوی احتمالها من اللفظ باحتمال الحقیقة عند انتفاء المرجح الخارجی»؛ احتمال این که امام (علیه السلام) معنای ندب را اراده کند با احتمال معنای حقیقی (یعنی وجوب) یکی است. بعد می‌فرماید: «و یشكل التعلق (یعنی تمسک) فی اثبات وجوب امرٍ بمجرد ورود الامر به منهم علیهم السلام»؛ اگر در یک روایتی یک امر وارد شده، به مجرد ورود امر ما نمی‌توانیم استفاده وجوبی کنیم.^[3]

ما یک پله بالاتر می‌خواهیم بگوئیم و آن این که استعمال صیغه امر در استحباب نه تنها به اندازه وجوب نیست، بلکه بیشتر است و در نتیجه این مطلب ما را به این جهت می‌کشاند که برای اراده وجوب قرینه لازم است؛ یعنی وقتی استعمالش در استحباب زیاد بشود برای اراده الوجوب ما قرینه لازم داریم. چند نمونه در روایات عبارتند از:

1. نمونه اول آن که کلمه «لاینبغی» در لغت به معنای سزاوار است، ولی در روایات ائمه (قدس سره) وقتی بررسی می‌کنیم اگر ده مورد «لاینبغی» استعمال کردند هفت مورد در حرمت استعمال کردند. لذا «لاینبغی» به معنای «حرام» است، این در حالی است که اگر «لاینبغی» امروزه در عرف یا لغت به معنای سزاوار نیست بوده و از آن کراهت دارد استفاده می‌شود، ولی خود ائمه علیهم السلام در بسیاری از موارد این کلمه را در حرمت به کار بردند. حال اگر در یک روایت و موردی داشتیم که کلمه «لاینبغی» در آن آمده بود، این هم باید حمل بر حرمت کنیم، مخصوصاً که ما قاعده «الظنّ یلحق الشیء بالاعم الاغلب» را در موضوعات قبول داریم.

2. نمونه دوم کلمه «لایصلح» است که این کلمه نیز امروزه در لغت یا عرف می‌گویند یعنی مناسب نیست، اما در روایات ائمه علیهم السلام «لایصلح» به معنای «حرام» است. پس باید دید تعبیری که خود ائمه علیهم السلام به کار بردند چیست که از این تعبیر می‌کنند به «واژه شناسی». واژه شناسی یعنی کسی که می‌خواهد در اجتهاد نظر بدهد به وسیله اجتهاد اینطور واژه شناس نباشد، نگوید که ائمه (علیهم السلام) این لفظ را چرا به کار می‌برند؟ این نمی‌تواند به نتیجه برسد.

بنابراین واژه شناسی بسیار مهم است و یک دایره وسیعی هم دارد، یکی دو تا نیست. ما در کتاب حج چند مورد اشاره کردیم، در کتاب معاملات نیز همین‌طور. لذا اینجا ما از «المؤمن اذا وعد وفی» که بگوئیم وفا خبر در مقام انشاء است، از این تعبیر نمی‌توانیم وجوب را استفاده کنیم.

جمع‌بندی بحث

بنابراین برخلاف آنچه مرحوم خوئی قبل و از ایشان شیخ انصاری (قدس سره) می‌فرمایند که روایات هم ظهور در وجوب دارد، ما ظهوری در وجوب از روایات استفاده نمی‌کنیم. از مجموع روایات «شدة الاهتمام بالوفاء بالوعد» را استفاده می‌کنیم و این به

معنای استحباب مؤکد است.

بحث دیگر این است که بر فرض که بپذیریم مسئله وجوب وفا در قرآن یا در روایات ظهور در وجوب دارد، اما وقتی در فقه می‌آییم، فقها قیداً و حدیثاً فتوای به استحباب دادند مگر عده کمی از متأخرین، شاید دو سه فقیه فقط فتوای وجوب داده باشند، اما اکثر فقها فتوای به استحباب دادند. لذا در اینجا باید دید چه وجه فقهی می‌توانیم درست کنیم؟

وجه فقهی عدم وجوب وفای به وعده

وجه اول: حرج نوعی

یک وجه فقهی این است که بگوئیم وجوب وفای به وعد مستلزم حرج نوعی است؛ یعنی درست است قرآن مفاد وعد را مطرح کرده و روایات هم مطرح کرده، اما شبیه آنچه پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «لَوْ لَا أَنِ اشْقَى عَلَى أُمَّتِي لِأَمْرَتِهِمْ بِالسَّوَاكِ» است که در اینجا این وجوب یک حرج نوعی دارد، اگر شارع بخواهد وفای به وعد را واجب کند چقدر حرج برای این مردم ایجاد می‌شود؟! بنابراین یک وجه این است که بگوئیم فقها «لوجود الحرج النوعی» فتوای به استحباب دادند.

لذا ملاک لزومی وجود دارد که شارع در قرآن و روایات وجوبش را مطرح کرده‌اند، اما چون تا روز قیامت حرج نوعی دارد، اینجا استحباب مطرح شده است؛ یعنی شارع اعلام می‌کند در مسئله وفای به وعد ملاک لزومی وجود دارد، اما من جانب آخر مسئله حرج نوعی وجود دارد، لذا باید فتوای به استحباب داد.

البته باید توجه داشت که مشهور از جمله امام خمینی (قدس سره) حرج را حرج شخصی می‌دانند، بعد هم می‌گویند هر جا حرج شخصی شد حکم برداشته می‌شود، ولی ما در رساله «لاحرج» اثبات کردیم اصلاً بعضی از ادله و روایات «لاحرج» موردش حرج نوعی است. حال که ما حرج نوعی را قبول داریم این وجهی که گفتیم درست می‌شود و همین روایت «لَوْ لَا أَنِ اشْقَى عَلَى أُمَّتِي» نیز ظهور در حرج نوعی دارد نه حرج شخصی.

وجه دوم: کثرت عصیان در عالم خارج

نکته قابل توجه آن است که در اجتهاد ما می‌توانیم بگوئیم ممکن است یک فعلی ملاک لزومی دارد، اما به جهت «کثرة العصیان فی عالم الخارج» قرینه شود بر این که شارع از وجوب آن رفع ید کرده است؛ یعنی ملاک لزومی است و لو خلی و طبعه باید به فعلیت وجوب برسد و در عداد واجبات مطرح شود، ولی کثرة العصیان خودش سبب می‌شود که قرینه شود بر این که شارع از این وجوب رفع ید کرده است.

به عنوان مثال؛ در مسئله انفاق (البته نه انفاق واجب یعنی زکات) در قرآن متعدد آمده: «انفقوا مما تحبون»، اما بگوئیم انفاق واجب است، به این معناست که هر روز بر هر آدمی انفاق و کمک کردن به فقیر واجب است؛ زیرا ملاک لزومی دارد. آیه «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^[4]؛ یعنی شما یک پولی داری که ذخیره کردی و در راه خدا هم انفاق نمی‌کنی، این ملاک لزومی حرمت دارد، ولی از آن طرف خدای تبارک و تعالی می‌داند عده بسیار زیادی «يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» هستند اما انفاق هم نمی‌کنند.

حال باید بعد از زمان نزول آیه تا زمان ظهور حضرت حجت (علیه السلام) را در نظر بگیریم، تا آن زمان چقدر کثرة العصیان می‌شود؟! آیا خدای تبارک و تعالی می‌خواهد بندگان را در کثرة العصیان قرار بدهد؟! اصلاً خود همین یک مطلب بسیار مهمی

است، شارع متعال حکمتش اقتضا دارد، لطفش اقتضا دارد که بنده او حتی الامکان عصیان او را نکند، مثلاً طوری تکالیف را قرار داده که خیلی سخت نباشد، بتواند انجام بدهد، اگر هم بخواهد عصیان کند واقعاً روی هوا و هوس شیطانی عصیان کند.

آیه 187 سوره بقره رو در گذشته مثال زدیم که «أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصَّبَاكِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ»^{۱۵}، اصلاً این خودش یکی از مصادیق این قاعده است؛ یعنی ما می‌خواهیم یک قاعده‌ای را اینجا استکشاف کنیم که در اصول و فقه بسیار مطلب محکمی است. گاهی ذهنمان را فقط منحصر کردیم به این‌که برای اینکه از این صیغه «افعل» رفع ید کنیم قرینه لفظی چیزی داریم یا نه؟ چه قرینه‌ای از این بالاتر؟! جایی که یک حکمی مستلزم کثرة العصیان است بگوئیم خود همین قرینه است بر این‌که با این‌که فعل ملاک لزومی دارد اما شارع وجوب را اراده نکرده است.

در آیه: «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» ملاک وجوبی وجود دارد اما شارع وجوب را اراده نکرده است. حال اگر امروز کسی صدها میلیون پول دارد در صندوق بانک قرار داده و یک ریالش را هم به افراد نمی‌دهد این را نمی‌شود گفت کار حرامی انجام داده است، هرچند خودم شنیدم یکی از آقایان در صدا و سیما این آیه را می‌خواند و می‌گفت: بله، حتی مجری از او سؤال می‌کرد اگر کسی در صندوقش یک مقدار پول نگه دارد ولو برای یکی دو سال، می‌گفت: بله، آیه می‌گوید حرام است! اینها عدم دقت در آیه است.

بنابراین، اولاً در مورد این آیه یک روایتی داریم که این آیه مربوط به زمان ظهور است؛ یعنی در زمان ظهور امام زمان (علیه السلام) حرمت کنز ذهب و فضه مطرح است، می‌گوئید این آیه که تأویلش برای زمان ظهور است چرا الآن خداوند فرمود؟ برای این‌که ملاک لزومی‌اش را خدا می‌خواهد به بشر تفهیم کند.

نظیر آن که، در آیات جهاد ابتدایی مانند آیه: «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»^{۱۶} (که امام خمینی (قدس سره) زمان دفاع مقدس هم این آیه شریفه را خواندند و از آن جهاد ابتدایی استفاده می‌شود)، روایتی ذیل آن آمده که محمد بن مسلم به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد محمد بن مسلم از امام باقر درباره آیه 39 انفال سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: «لم یجئ تأویل هذه الآية بعد»^{۱۶}؛ ائمه (علیهم السلام) گاهی اوقات نسبت به بعضی از آیات تذکر دادند که هنوز وقت عمل به این آیه فرا نرسیده است.

بعد به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد: چرا شما به این آیه عمل نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: درست است این آیه ظهور در وجوب دارد، اما «رخص رسول الله (صلي الله عليه وآله) لهم لحاجته و حاجة اصحابه»؛ ضرورتی وجود داشته یک ترخیصی دارد که ما الآن به آن ترخیص عمل می‌کنیم. خود مسئله جهاد ابتدایی هم مشمول همین قاعده است؛ یعنی اگر شارع وجوب جهاد ابتدایی را لکل مسلم فی کل زمان قرار می‌داد، لازم می‌آید که اکثر مسلمان‌ها عاصی باشند، اصلاً عقل می‌گوید: مولا باید حریم و حرمت خودش را حفظ کند، تکلیفی نکند که اکثر عبیدش بخواهند مخالفتش کنند، اگر یک چنین تکلیفی می‌خواهد کند که اکثر با او مخالفت می‌کنند شاید این تکلیف قبیح باشد.

بنابراین اولاً، با توجه به آیه: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ»^{۱۷} که یک شاهد خوبی بود، ثانیاً، عقل می‌گوید: اگر یک تکلیفی اکثریت مخاطبین مخالفت می‌کنند، این یا بگوید «لیس من شأن المولی» یا «قبیحٌ للمولی» که چنین تکلیفی کند. می‌گوئیم پس ممکن است بعضی از تکالیف به لسان لزومی هم بیان بشود مثل «انفقوا»، اما این فقط بیان برای ملاک وجوبش است، اما فعلیت وجوب را به خاطر این قرینه محقق نشده است.

باید توجه داشت که ذهن ما را مانوس کردند به قرینه، می‌گوئیم قرینه یعنی قرینه لفظی؛ قرینه به این مهمی داریم. قرینه عدم اطاعت اکثر و عصیان الاكثر، «تختانون علی انفسکم»، اینها قرینه می‌شود بر این‌که شارع از این آیه شریفه آن ظهور وجوبی را اراده نکرده، اما به بشر اعلام می‌کند که این ملاک لزومی وجوبی را دارد، در مسئله جهاد ابتدایی همین‌طور است، در مسئله

«الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» همین‌طور است، شاید اگر تتبع کنید شواهد دیگری هم پیدا کنید. لذا به نظر ما تکلیفی که مکلف، آمر و مولا علم به کثرة العصیان مخاطب و مکلف دارد این تکلیف قبیح است.

البته باید توجه داشت که طبق مبنای مشهور تکلیف عاصی اشتباه است و فقط از باب اتمام حجت یا امکان الانبعاث برای کفار است، برای فعلیت تکلیف مشکل است، اما طبق مبنای امام خمینی (قدس سره) در خطابات قانونیه تکلیف مجنون، صبی و کفار درست است.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ الكافي 2- 364- 2؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص: 165، ح 15965- 2.

[2] □ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَبِينَنَّ إِلَّا بِوَتْرٍ.» التهذيب 2- 341- 1412؛ وسائل الشيعة؛ ج 4، ص: 94، ح 4603- 1.

[3] □ «فائدة: يستفاد من تضاعيف أحاديثنا المروية عن الأئمة عليهم السلام أن استعمال صيغة الأمر في الندب كان شائعاً في عرفهم بحيث صار من المجازات الراجحة المساوي احتمالها من اللفظ لاحتمال الحقيقة عند انتفاء المرجح الخارجي فيشكل التعلق في إثبات وجوب أمر بمجرد ورود الأمر به منهم عليهم السلام.» معالم الدين و ملاذ المجتهدين ؛ ص 53.

[4] □ [سوره توبه، آیه 34.](#)

[5] □ [سوره انفال، آیه 39.](#)

[6] □ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَاتِلُوهُمْ- حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَقَالَ لَمْ يَجِئْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ بَعْدُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) رَخَّصَ لَهُمْ لِحَاجَتِهِ وَ حَاجَةَ أَصْحَابِهِ فَلَوْ قَدْ جَاءَ تَأْوِيلُهَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ يُقْتَلُونَ حَتَّى يُوحَدَ اللَّهُ وَ حَتَّى لَا يَكُونَ شِرْكٌ.» الكافي 8- 201- 243؛ وسائل الشيعة؛ ج 15، ص: 127، ح 20132- 2.

[7] □ [سوره بقره، آیه 187.](#)